



- معمار، شهر ساز، طراح منظر، دانشگاه هاروارد ۱۹۷۶

- رئیس هیئت مدیره مهندسان مشاور گام ما.

- عضو هیئت داوران جایزه آفاخان

- دبیر نمایشگاه‌های متعدد، طراح صحنه ۱۰ فیلم از داریوش مهرجویی

The article states that it is difficult to distinguish well-defined boundaries between exterior and interior architecture, and proceeds to differentiate through well-known examples three different types of relationship between these two fields, namely fusion where the two are "emotionally" connected, rational connection and separation. These three types are summarily reviewed in three buildings: the TWA Terminal by Saarinen (1960) where exterior and interior architectures are in total fusion not revealing where one ends and the other begins, the Hotel Puerta America (2005) by Jean Nouvel who has entrusted the interiors to some dozen luminaries illustrating the plurality of possible interior designs showing how the exterior architecture defines the limits of interior architecture but does not limit it, and exemplifying a rationally separate yet connected relationship, and finally the John Lewis department |Store (2008) by Farshid Moussavi where the two are totally separate. This last example is probably the direction in which these fields will develop in the future, but the author notes that for underdeveloped and backward people like herself, a fusionary relationship is still most attractive.

مرزهای نامشخص

Boundaries of Ambiguity

تعداد زیادی از معماران گفته اند که مقیاس کار بر طراحی آن اثرگذار نیست. به یاد دارم که نادر اردلان به ما می گفت: «چه زیر سیگاری طراحی کنیم، چه ساختمان بزرگ، اصول کارمان یکی است.» «یا جوپونتی نوشته است - و این کارها را عملاً انجام داده است - که طراحی چنگال با طراحی شهر چندان تفاوتی ندارد و همان دقت را نیاز دارد. در اینجا بحثمان بررسی اصول طراحی نیست، بلکه رسیدن به توصیفی است از معماری داخلی با روشی تطبیقی، یعنی شمردن تشابهات و تفاوت‌های آن دو و بخصوص با تجزیه تحلیل نمودن نوع رابطه این دو. مشخص نمودن مرز بین معماری و معماری داخلی کاریست دشوار، زیرا رابطه ای تنگاتنگ بین این دو وجود دارد. بدیهی است که پوسته بیرونی ساختمان، فضاهای داخل آن را محدود می کند، ولی آنها را تعریف نمی کند: وقتی پوسته بیرونی مشخص شده است، هنوز بی نهایت گزینه برای فضاهای داخلی آن امکان پذیر است. نمی توان گفت که رابطه ای چون ظرف و مظروف در اینجا حاکم است، زیرا رابطه ایست بسیار پیچیده تر و مرموز، که شاید بتوان از بررسی چند نمونه کمی آن را آشکار ساخت.

مقدمه‌ای بر معماری داخلی



نمونه اول:

معماری و معماری داخلی در امتداد یکدیگر و غیر قابل تفکیک:

ترمینال TWA اثر سا آرنین، ۱۹۶۲-۱۹۵۹، رابطه ای ممتاز (Fusion)

در اینجا همان پوسته بیرونی تبدیل به سطوح منحنی داخلی می شوند و به نظر من این بنا، پیشینه همه ساختمانهای بیو - مورفیک معماری نوین امروزه است: چه ساختمان های زها حدید، چه فضاهای علمی - تخیلی که توسط معماران جوان در سراسر جهان طرح ریزی می شوند. بینش واحدی فضای داخلی و پوسته بیرونی را در هم ادغام نموده و به رغم این که از خارج به داخل وارد می شویم، مرز مشخصی بین این دو وجود ندارد. حیرت آور است که نیم قرن پیش چنین ساختمانی بنا شد و زیاد مورد پسند منتقدان قرار نگرفت. در واقع این وضعیت ایده آل ادغام کامل معماری و معماری داخلی است: یک ذهن آفریننده هر دوست و این دو در رابطه ترکیبی یک کل را نشان می دهند.

متأسفانه در عصر دیجیتالی که در آن به سر می بریم و همه حرفه ها فوق فوق تخصصی شده اند، حرفه ما نیز از آن مستثنا نیست. در شرکت های بزرگ معماری، بخش معماری و بخش معماری داخلی کاملاً از همدیگر مجزا هستند و وقتی پروژه ای از بخش معماری به بخش معماری داخلی عبور کرد، کم پیش می آید که معمار آن در معماری داخلی پروژه خود بتواند زیاد دخالت نماید. با این حال برای معماران ستاره این امکان همیشه وجود دارد که خودشان تا انتهای پروژه در همه رشته ها دخالت نمایند و خوشبختانه «هماهنگی» همه نقشه ها به عهده خود آنهاست. از این رو نمونه دوم که بررسی می شود شرایط بسیار



استثنائی و جالبی دارد.

نمونه دوم:

معماری و معماری داخلی در تعامل با یکدیگر:

معماری و معماری داخلی قابل تفکیک ولی هماهنگ، رابطه‌ای عقلانی. هتل «پوئرتا آمریکا» مادرید، اسپانیا، اثر ژان نوول، معماری داخلی: طبقه اول: زها حدید. طبقه دوم: نورمن فاستر، طبقه سوم: دیوید چیپر فیلد، طبقه چهارم: استودیو پلاسما... طبقه دهم: آراتا ایزو ساکی، طبقه ۱۳ و ۱۲ ژان نوول، هماهنگی معماری داخلی سابرینا لوتورنور (۲۰۰۵-۲۰۰۳).

معماری داخلی این پروژه مثل who's who معماران بزرگ جهان است. ساختمان، یک هتل سیزده طبقه در مادرید است که خود ژان نوول نماهای آن و معمار داخلی دوطبقه آن را طراحی نموده و سپس هر طبقه را به یکی از دوستان برجسته خود سپرده و کاری منحصر به فرد به نمایش گذاشته است. این هتل در واقع یک نمایشگاه معماری داخلی است و با این که طبقات مشابه هستند، کار معماران داخلی آنقدر متفاوت است که به خوبی نشان می‌دهد با همان پوسته بیرونی، چه مقدار تنوع می‌توان در درون آن به وجود آورد و انعطاف پذیری معماری خارجی را اثبات می‌کند.

این که آیا باید معماری و معماری داخلی یکدست باشند، کاملاً در اینجا زیر سوال رفته است. ژان نوول معمار بسیار جستجوگر و تنوع پسندی است که اینجا باید صفت «بازیگوش» را نیز به او افزود. او ترجیح می‌دهد هر پروژه اش با دیگر آثارش کاملاً متفاوت باشد و حتماً هراس داشته است که تمامی طبقات این هتل یکسان باشند.

بنظر من این پروژه بهترین نمونه است برای نشان دادن انعطاف پذیری روندکار معماری داخلی و خلاقیت بی انتهای این رشته. مسلماً تبادل نظر بین معمار و معماران داخلی صورت گرفته است، ولی از اسامی معماران داخلی می‌توان گمان نمود که آنها در طراحی آزاد بودند و تنها محدودیت را سازه طبقات و نماهای بیرونی ایجاد نموده است. بنابراین در چنین پروژه ای انسجام معماری و معماری داخلی هرگز هدف نبوده است. اما از آنجا که هماهنگی همه این طبقات را شرکت ژان نوول انجام داده است، میتوان گفت که گفتگویی عقلانی و متنوع بین معماری و معماری داخلی در اینجا جاری است، و با هم هماهنگ هستند ولی عجین نیستند، یعنی بین این دو رشته فاصله‌گذاری شده است. در نمونه سوم این

فاصله حتی بیشتر ایجاد شده است و معماری و معماری داخلی کاملاً از هم جدا افتاده اند.

نمونه سوم:

معماری داخلی در تقابل با معماری خارجی:

فروشگاه و سینه پلکس «جان لوئیس»، لستر، انگلستان، اثر فرشید موسوی، معماری داخلی... ۲۰۰۸-۲۰۰۵، رابطه مستقل و جداگانه

فرشید موسوی این پروژه را بصورت مبسوط در کنفرانسی در استانبول شرح داد ولی هرگز از معماری داخلی آن صحبت نکرد. طبق گفته خودشان «به معماری داخلی آن هیچ کاری نداشتند». جالب است که همکاری تنگاتنگی بین معماری و سازه در این پروژه وجود داشته است ولی وقتی همه نقشه های معماری نهائی شدند و به شرکت دیگری برای معماری داخلی واگذار شدند، دیگر فرشید موسوی در آنها دخالتی نموده است. در اینجا رابطه فوق-فوق تخصص حکمفرما بوده است و نشان می‌دهد که معمار داخلی می‌بایست ۱۰۰ درصد طرح معمار را رعایت نماید بدون آنکه معمار امتیازاتی به طرح معماری داخلی بدهد. موفقیت این پروژه نشان می‌دهد که این شیوه کار یا این رابطه کاملاً جداگانه نیز می‌تواند نتیجه مطلوب داشته باشد. بدون شک وقتی معمار اصلی سرشناس است و سبک کارش اثبات شده، معمار داخلی باید کار خود را با طرح معمار بیرونی وفق دهد. معماری داخلی در این نمونه کاریست ثانوی، تابع معماری بیرونی، محدودیت های حاکم بر آن بسیاراند و به آن چندان ارجحی داده نمی‌شود. ساختمان «جان لوئیس» دو نمای کاملاً متفاوت دارد: یک قسمت شفاف برای فضاهای فروشگاه و یک قسمت مات برای ۱۲ سینما که در آن گنجانده شده اند، ولی حتی یک تصویر از داخل این سینماها در اینترنت وجود ندارد. در این پروژه کارفرما دو شرکت مجزا را جهت انجام طراحی معماری و معماری داخلی انتخاب نموده است و ظاهراً این شیوه ایست که اکثراً کارهای بزرگ در کشورهای پیشرفته از آن پیروی می‌نمایند.

اما برای من عقب افتاده جهان سومی هنوز شیوه اول جذابترین است، زیرا ساختمان هایمان مثل بچه هایمان هستند که دوست داریم ظاهر و باطن آنها را خودمان بیافرینیم و برایمان دشوار است که در طفولیت آنها را به پدر خوانده و مادر خوانده دیگری تحویل بدهیم.